

ناقص

مستوفی به سرب لایع

بسم الله الرحمن الرحيم

خامه بطلب اللسان معنی طراری وصف شمس محمد
بسی شایسته همه روزگار فصل عدوستان
اصول جوانه نو بهمان شبهات خون آلود
بکاه خود سران کار بهم برون خجسته کارزار
پناه ویران سکوه سپاه چرخ قبر و ان آوزم کا
جو محراب بر حاتم خود بود سر و گردن دس اندو
ز بدین کمر بسته خود سران چو رف بیان کند

۱۱۳

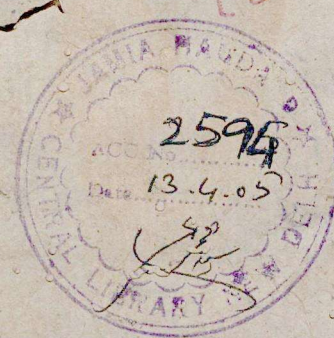
کتابخانه طب کندی

بدره

2594

سوی "برق لایح"

کتابخانه عمارت کی کور
امام رضا بنی اسد
تبریز



۱۱۳
۲۹۴۴

کتابخانه طب کندی
2689
ق

ز بس رخ زده زده و بکار بلباب اردو بھی در کار
بود برق حسان نشان نمود چون برین بدخواه اندام بود
چون سر مصراع فتح بود طهر نشسته نشسته بود
چو ایدرک چاب دشمن بود کجا فیده خود و خوش بود
که دیده جس جو برین باب که انش بهان به خوشی بود
ز سری بود علم آن در حسان جو حکم مصایر حلالی روان
حکمی ازل آب ان جاز لب که بس بود بر این خوبان
نمیبی که در در حاکم بود و عا خون خود می باید بنمایا
بود چون دل به می کرده بشو بر آب نه رقیبای عشق
ماند او رنگ دشمنی کا که از آب گدازد بدام است
ز انش لبند جبار احلاب رسد از او راه حل بود
اگر کرده از بیکش حیره خواه می رفت روز بزم سحرگاه
لی مکره دوران بچند او ز سبزی چو لبین لب بر آب او
بود افعی اما امرو تا بیک کب گدازد در در خوا
چو انش شود گرم در مع خسر ز سری با خدا نماید
از ان آخن نموج بیک بهار که از دم گاری لاله

و در هر طرف هر فصل بود که از هر دو همچون زوایده بود
 حیات خود بدو احوال طسید از و معنی بسمه ناس شد
 ز روی اصحاب جویند هم نما یعنی خود عرشته ترکیب داد
 بر آتش و در روز مهتاب بر آتش خود در الصداق تاب
 فرود آمدن در حدال زینت خان بر بود از ملال
 در پیش چشم خون آمل کعبه در کعبه سینه بد نهاد
 از سید این معرا اقباب رحمت مع بود در مراتب
 حسن کردن خود سران هم کند حوسه افواج برسم زیند
 کن محیط بر آتش و خطر لب عریم مع و طهر
 بر سر بود در دشت اقباب که دارد لعل خود خار خار
 میدان بود بخوبی روان خاشاک سر حره خود سران
 عدو با سنده سری چون سید شده مرگ اری ناب او
 از آن آب مع می بر کمال که اصف میدان زباید کمال



روان ارده خون غدو در چرخ
کج داری او سینه
ناستد چرا در جدل صبر و
خود جاده در یک غدو
نماد و دور ابرس و دور
خود جاده نادر چنل نور
ولی مورای حاد و
سر ای اعدا بود و در حار
خو خواند زه و مضاف کند
مکدم عدو را رسوا کند
لفظ سر و چمن و کسا
بیر از و بر گشته کمان و بار
کند که سری است در کشت
برای روانی بود و کشت
بدای خوی اصل بنفکان
ریک بود کشتی آن روان
عاشق عیان و کشت خفت
شک روی چن در و در ادب
نعلس به به بود بنفشه
ماصلح با و جهان دم را
سبحان است از و در ایمان او
از و در اقبال ارفون شود
با کس عدو حار و کشت
مخلص بدای از کس عدو
سقطع ال مع خوردن خود
بدن بود حشر بر القطع
راهنوی آن زنگ صبر
سختی را با
مخلص